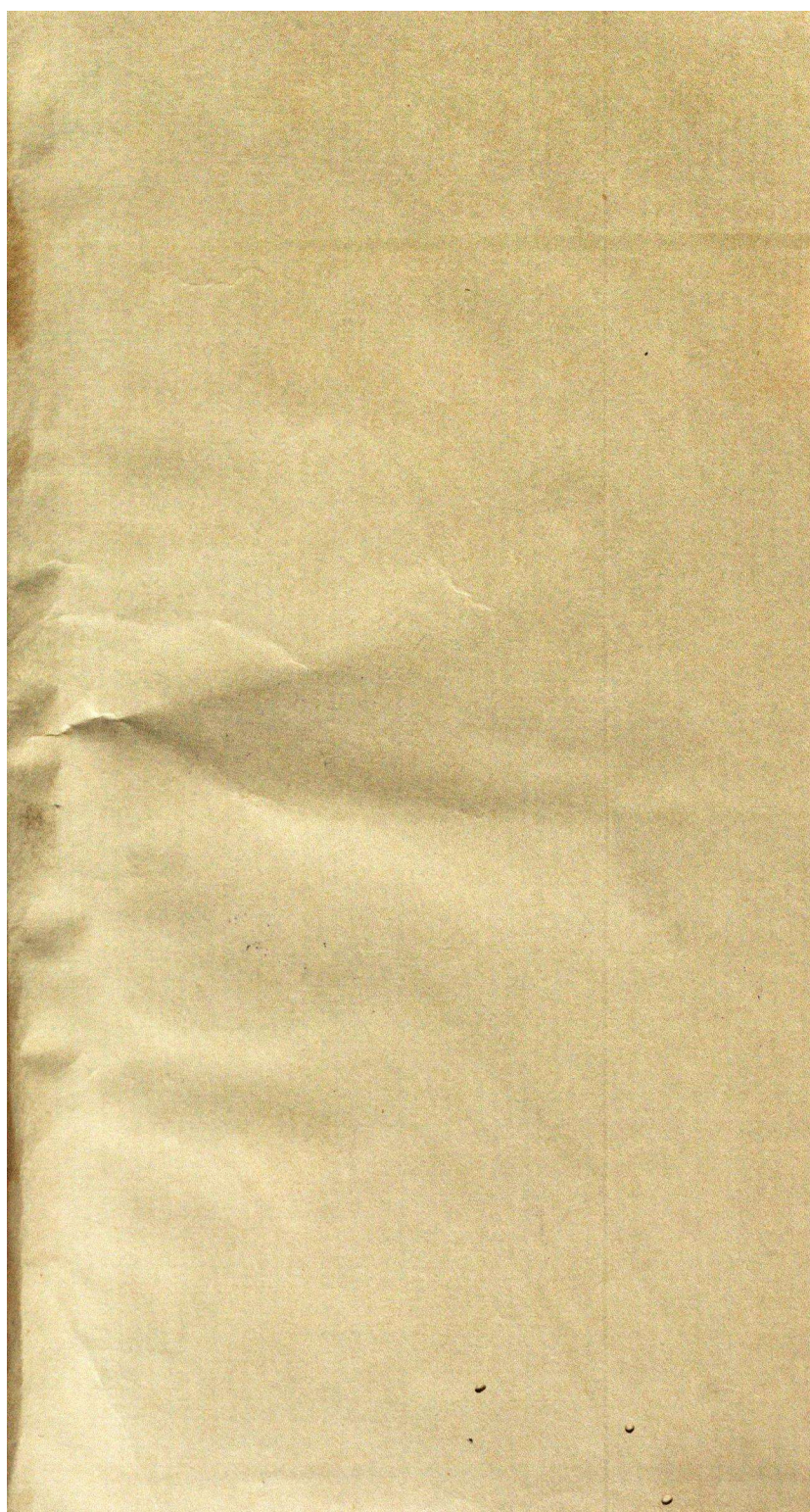


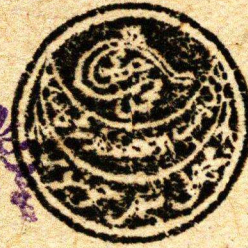


Handwritten notes in Urdu script at the top of the page, including the word "نصف" (Nisf) and other illegible text.

1919



Handwritten notes in Urdu script, including the word "JAMIA HAMDAN" and other illegible text.



Handwritten notes in Urdu script, including the word "JAMIA HAMDAN" and other illegible text.



Handwritten notes in Urdu script, including the word "JAMIA HAMDAN" and other illegible text.

JAMIA HAMDAN

12/19

۱
بسم الله الرحمن الرحيم

شایسته سرب سلطنت و دروای فرینید، افسر خلافت و کشور
لمنه اتقال تواند بود که مثال مرادش از جوار رحمت یزدی بر سر و شاد
باشند و کل دولتش در ملک عدالت میسر است شمع دادش لغو و الوار
مکارم انبی چهارار و شر و منور و از دینیات شیخ عقیق زنگ و روح
طقت و کفر کرد و در شحات سحاب مکرش افسر و گلهای جهاد و در
راطوت و نصابت بخش چشم ارد و دولت به آسبانی
چهرش نه لسانه ناکامی و امیر اینه سبار و از قیصر شد شر
جایز ملک رشک نیست بهت شود و بدستاری سیاست خار و مینه
و آشوب از بیخ و بن بر کنده آید نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کند و بناد
بکف کافی و رای صاف او منوط و مرطوب ارد و جز استعدا و استحقاق
این کبرایت و ذرات اقدر حضرتش انبیا علی ظل الهی و دولت نباده

۱۲۸۶

دست قدرت بود و نایب روز و شب یازدهم هر جمعه الثانی سینه نهمی عین
مسعود زمان محمود که مختار کنیم شناسان رسدند بود و در آن روز
اگر ایاد و عرسها را بتالی عن المکاره و انما کنت و انما کنت خلافت بکوش
جهان افروز و شجاع سپاهی فروغ با و دانی با جسته ها بگیری و گیتی ستاره
نیام نامی القاب کرامی صامی سامی و فرزند کسکه دولت و اقبال
به سلیم ن چهره مراد افروخت و چون خطیب بالقاب خطاب شد
ربان را در مار بزم خیزن آرزو و کو هر شاد مستند کام دل بر خند
و آرزو نه ان جیسار را رو کو هر اسود خسته و زردای سکون تار و پود
چهره مراد افروخت خطاب بحال القاب الوامطه نور الدین محمد جهانگیر شاه
خاری برین سیر دولت شد از کائنات و اعیان سلطنت که سعاد و خیر
شرف اخلاص و شند و سر اسما که چو کباب بر لطف و جفا
تقدم برسانند و در عزالت بکی خویش دیا و نیت و نامدین با عزت
افروختن جین اصلاص بند با سحر و این مو ایت خطمی خورانی گزینان نیار و
تخصیص کند او از کرد و پیر شد که عاقان کنی تان را عرش شاهی می کنند
و بعد ازین در کما با قبال نامه مرید عرش شاهی مویش آید مراد و جگر
محمد شریف پسر و اجد عبد الصمد بن قلم که از درگاه والا کرمی او بر آید

رسم
احسن البرباد

باقیه بود در دستش مراده بلند آقبال ماند در هنگامی که این همه موی
دولت و بدو توین متوجه بلار نیست رعایا بقدر که دیدند از توهم که در ارباب
یده خویش شعاع بیال پناه برده اربابهای مسموم نیم مانی نیستند از
این نوبد فتنش گرم دیگر آمده فرق شد بسجده ستان و دستی نوزادی است
و به خطاب امیرالامرائی و مفتی علی القدر کالت سر فتنه - بلکه در شهرت
را بخواه فتنی آری است بهت مبارک خود پیرایه کردن عزایب ختمه مراد
را که در زمان شهادت کی و بوان خطاب وزیر الملک اخفقا ششید و امیر
خطاب اعتمادالدوله و لهجه دسر افروزی بایده شیخ فرید بخاری را بمحضت جمیع اشراف
و سوار بلند مرید کرد اندیشه بوالا پامیه بر شش سر افروزی شیدند شیخ از دست
موسوویت و دختر سن حضرت عرش سیمانی انار اید بر باد پیوسته است
انحضرت تصادف و منصف مع بختی فتنی است انحضرت اگر چه شش شش
لکین ششی بود و در زمین و در خیال و فتنی که لار نه حد و یوالی از بی ششی
و بوان بجانب دکنه محال با کیر را مار باب طلبخواهیم و ظاهر دامن
شیخ سیمانی ارسته پیچیده بود و بزرگی و دولت و قدر و شش با واره
کمال و دولت شجاعت با سجاوت فراهم آورده خیر اندیشه و فتنه
که با و رسیدی صبره کامی در انبه خیال ندیدی در اعان

در قفس

سلطنت